

روایت ۵ به ناچار برای بچه‌هایم پرستار گرفتم

گاهی مادران مهدهای کودک زیرزمینی را به هم معرفی می‌کردند، اما وجدانشان نمی‌پذیرفت که بچه‌هایشان را در چنین شرایطی به این مراکز بفرستند. بنابراین فشار و بار مضاعف این موضوع را خودشان تحمل می‌کردند

مریم سال هاست میان مادرانگی و شاغل بودن توازن‌ی ایجاد کرده است. با اینکه ۲ پسر سه و سیزده ساله دارد و همسرش نیز کارمند است، همیشه طوری اوضاع را مدیریت می‌کرد که شرایط خوب پیش برود. شیوع کرونا با تعطیلی مهدهای کودک و مدارس همراه بود. من و همسر سر کار می‌رفتیم و بچه‌ها در خانه تنها می‌ماندند. به ناچار پرستار گرفتیم و این موضوع برایمان هزینه داشت. درست است که اگر بچه‌ها به مدرسه و مهد کودک می‌رفتند شاید هزینه بیشتری روی دستان می‌گذاشت، اما دست کم خیالمان راحت‌تر بود که در آن مدت درس یا مهارتی نیز می‌آموزند، در صورتی که پرستار تنها از آن‌ها نگهداری می‌کند.

او از آن دسته مادران شاغلی است که حتی در زمان دورکاری نیز مانند روزهای کاری خود، بچه‌هایش را نمی‌دیده است زیرا همه مدت خودش را در اتاق حبس می‌کرد و حتی چند دقیقه نیز از اتاق خارج نمی‌شد تا بتواند به کارش برسد و به‌ویژه پسر کوچکش با دیدن او بهانه‌اش را نگیرد. «مشکل دیگر این بود که در زمان دورکاری، با سر و صدای بچه‌ها تمرکز برایم سخت می‌شد. ابتدای شروع تدریس مجازی مدارس، دور کار نبودم و همیشه در محل کارم درگیر مشکلات مدرسه مجازی بودم زیرا اینترنت خانه قطع می‌شد و پسر با من تماس می‌گرفت تا غیبتش سر کلاس را موجه کنم. بنابراین خودم سر کار بودم، اما ذهنم درگیر چندین و چند جا بود.»

شهربانو

۲۳ شهریور
۳ آبان ۱۴۰۰
۱۸ ربیع‌الاول ۱۴۴۲ شماره ۵۱۱
(۶)

روایت ۶ آرایشگاهم را تعطیل کردم

مشکل شده بودم. به همین دلیل، مغازه را تحویل دادم و همه وسایلم را درون یک انباری روی هم تلنبار کردم. بعضی از آرایشگران در خانه‌های خود کار می‌کنند، اما من چنین فضایی را ندارم. ضمن اینکه از کرونا هراس داشتم و نمی‌خواستم مشتری‌های مختلف وارد خانه‌مان شوند. گهگاه مشتری‌های قدیمی‌اش از او می‌خواستند برای کارهای زیبایی به خانه‌هایشان برود. او نیز با توجه به شناختی که از آن‌ها داشت، گلچین می‌کرد و برای کار می‌رفت. «حالا چند وقتی است مجالس دوباره از سر گرفته شده است، اما دیگر پس اندازی ندارم که بتوانم یک مغازه اجاره کنم زیرا همه پول رهن مغازه قبلی را در مدت بیکاری خرج کردم. دوستانم پیشنهاد دادند بدلیجات و لوازم آرایش بفروشم، اما به این دلیل که سرشته‌ای ندارم، برای ورود به این کارها تردید دارم. منتظرم وامی خانگی یا بانکی برایم جور شود و آن را سرمایه کار کنم.»

سمانه سال‌ها روی پای خودش می‌ایستد و حتی بعد از جدایی از همسرش در سال ۸۳، دخترش را زیر بال و پرش می‌گیرد و با بند انداختن و ابرو برداشتن، زندگی‌شان را می‌سازد. به مرور یک مغازه می‌زند و خودش تک و تنها آرایشگری می‌کند. از همین راه نیز ۲ دخترش را عروس کرده است و جهیزیه‌شان را تأمین می‌کند. «تا پیش از کرونا، در آرایشگاه خیلی مشتری داشتم به اندازه‌ای که وقت سر خاراندن نداشتم، اما ۲ سال پیش که حوالی عید مطرح شد کرونا شیوع پیدا کرده است، تقریباً همه مشتری‌هایم نوبت‌هایشان را لغو کردند و تنها برخی از آن‌ها با هزار جور رعایت و ترس آمدند.» با اینکه مشتری نبود و سالن آرایشگاه از آن همه‌همه قبل به سکوت مطلق رسیده بود، اما باز هم سمانه مغازه‌اش را تا آبان ماه سال گذشته به این امید که اوضاع بهتر می‌شود، سر پا نگه داشت. «دیگر توان پرداخت کرایه مغازه را نداشتم. برای خرج زندگی‌مان هم دچار



این خرده‌روایت‌ها تنها مربوط به تعداد انگشت‌شماری از زنان و مادران است که با دوره همه‌گیری کرونا رنج و زحمت‌هایشان ۲ برابر شده است، رنجی که شاید پیامدهایش خود را سال‌ها بعد نشان بدهد. بانوان گله‌مند بودند از بی‌برنامگی برای زنان و مادران شاغل که موجب می‌شود، سرگردان باشند و مانند عابری که راه خانه خود را گم کرده باشد، در میان افکار خود پرسه بزنند.

روایت ۷ در سرهای مادران شاغل

با توجه به اینکه والدینش در شهر دیگری زندگی می‌کنند، امکان این را ندارد که کودکش را به پدر بزرگ و مادر بزرگ بسپارد و به‌گزینه بعدی، یعنی پرستار کودک در خانه، فکر می‌کند. متأسفانه این راه‌حل نیز به بن‌بست می‌رسد زیرا در پی تعطیلی‌های مکرر، بازار این قشر گرم می‌شود. «پیگیر پرستار کودک شدم، اما باید هزینه‌ای معادل ۲ برابر حقوقم پرداخت می‌کردم. از طرف دیگر، نگرانی‌هایی بابت رعایت دستورهای بهداشتی از سوی این افراد مانع این کار می‌شد.»

صحبت از عوارض مختلف کرونا به طور ویژه برای زنان و مادران که می‌شود، الهام اولین و مهم‌ترین عارضه آن را تعطیلی بی‌قید و شرط مهدهای کودک و مدارس می‌داند، در حالی که فکری به حال مادران شاغلی که هم‌چنان باید در محل کار حاضر باشند نشده است. «گاهی مادران مهدهای کودک زیرزمینی را به هم معرفی می‌کردند، اما وجدانشان نمی‌پذیرفت که بچه‌هایشان را در چنین شرایطی به این مراکز بفرستند. بنابراین فشار و بار مضاعف این موضوع را خودشان تحمل می‌کردند.»

✚ فرزندانم را با خودم به محل کار می‌بردم
الهام در نهایت ناچار می‌شود فرزند هفت ساله‌اش را با خود به محل کارش ببرد و هر روز نگرانی‌اش از بابت سلامتی پاره تن خود را لایه‌لای کارهایش قورت بدهد. «این موضوع برایم فشار روانی زیادی داشت. ضمن اینکه در محل کار، ذهنم مغشوش بود. به همین دلیل، کارایی‌ام کم شده بود و متأسفانه دخترم ۲ بار به کرونا مبتلا شد و مسبب این موضوع می‌دانستم.»